

بشارتهای انبیاء الهی و دیگران در باره ظهور رسول خدا (ص)

این بحث را ما با تفصیل بیشتری در کتاب «زندگانی پیغمبر اسلام» آورده‌ایم، و برخی از اهل تحقیق بتفصیل در اینباره قلمفرسایی کرده و حتی جداگانه کتاب نوشته‌اند که از آنجمله می‌توان کتاب «راه سعادت» استاد فقید و محقق ارزشمند مرحوم شعرانی و مقاله محققانه دیگری را که در کتاب «خانم پیغمبران» در اینباره درج شده نام برد که چون با مقاله ما که درباره تاریخ تحلیلی اسلام است چندان ارتباطی ندارد و بیشتر بابت نبوت خاصه رسول خدا «ص» ارتباط دارد تا با بحث ما و به اصطلاح یک بحث کلامی است نه تاریخی، نمی‌توانیم وقت خود و شما را با این بحث گسترده و عمیق بگیریم، ولی بهمان مقدار که مربوط به تاریخ می‌شود یک اشاره اجمالی نموده و می‌گذریم:

طبق روایات زیادی که در کتابهای تاریخی و حدیث وسیره داریم بشارتهای زیادی از پیمبران گذشته و دانشمندان و کاهنان در باره ظهور پیامبر بزرگوار اسلام «ص» وارد شده که به اجمال و تفصیل از ظهور و ولادت و بعثت آنحضرت خبر داده‌اند، و علامه مجلسی «ره» در کتاب بحار الانوار در اینباره بابی جداگانه تحت عنوان «باب البشائر بمولده و نبوته» منعقد کرده که بسیاری از آن روایات را در آنجا گرد آورده.

و بهر صورت قسمتی از این روایات همان‌هائی است که در تورات و انجیل آمده مانند:

آیه ۱۴ و ۱۵ از کتاب یهودا که می‌گوید:

«لکن خنوخ ادریس» که هفتم از آدم بود در باره همین اشخاص خبر داده گفت اینک خداوند با ده هزار از مقدسین خود آمد تا بر همه داوری نماید و جمیع بی‌دینان را ملزم سازد و بر همه کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی‌دین بخلاف او گفتند...

که ده هزار مقدس فقط با رسول خدا «ص» تطبیق می‌کند که در داستان فتح مکه با او بودند. بخصوص با توجه به این مطلب که این آیه از کتاب یهودا مدتها پس از حضرت عیسی «ع»

نوشته شده.

و از آنجمله در سفر تثبیه باب ۳۳ آیه ۲ چنین آمده:

«و گفت خدا از کوه سینا آمد و برخاست از سعیر به سوی آنها و درخشید از کوه پاران و آمد با ده هزار مقدس از دست راستش بایک قانون آتشین...»

که طبق تحقیق جغرافی دانان منظور از «پاران» یا فاران مکه است، و ده هزار مقدس نیز چنانچه قبلا گفته شد فقط قابل تطبیق با همراهان و یاران رسول خدا «ص» است.

و در فصل چهاردهم انجیل یوحنا: ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۲۶ چنین است:

«اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید، و من از پدر خواهم خواست و او دیگری را که فارقلیط است به شما خواهد داد که همیشه با شما خواهد بود، خلاصه حقیقتی که جهان آنرا نتواند پذیرفت زیرا که آنرا نمی‌بیند و نمی‌شناسد، اما شما آنرا می‌شناسید زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود. اینها را به شما گفتم مادام که با شما بودم اما فارقلیط روح مقدس که او را پدر به اسم من می‌فرستد او همه چیز را بشما تعلیم دهد و هرآنچه گفتم بیاد آورد.»

که بر طبق تحقیق کلمه «فارقلیط» که ترجمه عربی «پریکلیتوس» است بمعنای «احمد» است و مترجمین اناجیل از روی عمد یا اشتباه آنرا به «تسلی دهنده» ترجمه کرده‌اند و در فصل پانزدهم: ۳۶ چنین است:

«لیکن وقتی فارقلیط که من او را از جانب پدر می‌فرستم و او روح راستی است که از جانب پدر عمل می‌کند و نسبت به من گواهی خواهد داد.»

و در فصل شانزدهم: ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۷ چنین است:

«و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم فارقلیط نزد شما نخواهد آمد، اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم اکنون بسی چیزها دارم که بشما بگویم لیکن طاقت تحمل ندارید، اما چون آن

خلاصه حقیقت بیاید او شما را بهر حقیقتی دایت خواهد کرد، زیرا او از پیش خود تکلم نمی کند آنچه می شنود خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد»

و قسمتی دیگر آنهایی است که از دانشمندان یهود و راهبان مسیحی و کاهنان و منجمان و دیگران نقل شده مانند سخنان دانشمندان یهودی بنی قریظه که با «تبع» پادشاه یمن گفتند^(۱) و سخنان عبد الله بن سلام^(۲) و آنچه از سیف بن ذی یزن نقل شده^(۳)، و سخنان «بحیرا» و «نسطورا»^(۴) و «سطیح» و «شق»^(۵) و «قس بن ساعده»^(۶) یکی از بزرگان مسیحیت و روایت ابو المویهب راهب^(۷) و «زید بن نفیل»^(۸) که باز هم برای نمونه بداستان زیر که خلاصه‌ای از نقل ابن اسحاق در سیره است توجه‌نمائید:

ابن هشام مورخ مشهور در تاریخ خود می‌نویسد^(۹): ربیعة بن نصر که یکی از پادشاهان یمن بود خواب وحشتناکی دید و برای دانستن تعبیر آن تمامی کاهنان و منجمان را بدربار خویش احضار کرد و تعبیر خواب خود را از آنها خواستار شد.

آنها گفتند: خواب خود را بیان کن تا ما تعبیر کنیم؟

ربیعة در جواب گفت: من اگر خواب خود را بگویم و شما تعبیر کنید به تعبیر شما اطمینان ندارم ولی اگر یکی از شما تعبیر آن خواب را پیش از نقل آن بگوید تعبیر او صحیح است.

یکی از آنها چنین گفت: چنین شخصی را که پادشاه می‌خواهد فقط دو نفر هستند یکی «سطیح» و دیگری «شق» که این دو کاهن می‌توانند خواب را نقل کرده و تعبیر کنند.

ربیعة بدنال آندو فرستاد و آنها را احضار کرد، سطیح قبل از «شق» بدربار ربیعة آمد و چون پادشاه جریان خواب خود را بدو گفت، سطیح گفت: آری در خواب گلوله آتشی را دیدی که از تاریکی بیرون آمد و در سرزمین تهامه در افتاد و هر جاندار را در کام خود فرو برد!

ربیعة گفت: درست است اکنون بگو تعبیر آن چیست؟

سطیح اظهار داشت: سوگند بهر جاندار که در این سرزمین زندگی می‌کند که مردم حبشه بسرزمین شما فرود آیند و آنرا بگیرند.

پادشاه با وحشت پرسید: این داستان در زمان سلطنت من صورت خواهد گرفت یا پس از آن؟

سطیح گفت: نه، پس از سلطنت تو خواهد بود.

ربیعة پرسید: آیا سلطنت آنها دوام خواهد یافت یا منقطع می‌شود!

گفت: نه پس از هفتاد و چند سال سلطنتشان منقطع می‌شود!

پرسید: سلطنت آنها بدست چه کسی از بین می‌رود؟ گفت: بدست مردی بنام ارم بن ذی یزن که از مملکت عدن بیرون خواهد آمد.

پرسید: آیا سلطنت ارم بن ذی یزن دوام خواهد یافت؟

گفت: نه آن هم منقرض خواهد شد.

پرسید: بدست چه کسی؟

گفت: به دست پیغمبری پاکیزه که از جانب خدا بدو وحی می‌شود.

پرسید: آن پیغمبر از چه قبیله‌ای خواهد بود؟

گفت: مردی است از فرزندان غالب بن فهر بن مالک بن نصر که پادشاهی این سرزمین تا پایان این جهان در میان پیروان او خواهد بود.

ربیعة پرسید: مگر این جهان پایانی دارد؟

گفت: آری پایان این جهان آنروزی است که اولین و آخرین در آنروز گرد آیند و نیکو کاران بسعدت رسند و بد کاران بدبخت گردند.

ربیعة گفت: آیا آنچه گفتمی خواهد شد؟

سطیح پاسخ داد: آری سوگند بصبح و شام که آنچه گفتم خواهد شد.

پس از این سخنان «شوق» نیز بدربار ربیعه آمد و او نیز سخنانی نظیر گفتار «سطیح» گفت و همین جریان موجب شد تا ربیعه در صدد کوچ کردن بسرزمین عراق برآید و به شاپور-پادشاه فارس-نامه‌ای نوشت و از وی خواست تا او و فرزندان را در جای مناسبی در سرزمین عراق سکونت دهد و شاپور نیز سرزمین «حیره» را-که در نزدیکی کوفه بوده- برای سکونت آنها در نظر گرفت و ایشانرا بدانجا منتقل کرد، و نعمان بن منذر-فرمانروای مشهور حیره- از فرزندان ربیعه بن نصر است.

و بالاخره می‌رسیم به اشعاری که ادیب الممالک فراهانی در آن قصیده معروف خود سروده و مطلع آن چنین است:

برخیز شتربانا بر بند کجاوه کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه وز طول سفر حسرت من گشت علاوه بگذر بشتاب اندر از رود سماوه در دیده من بنگر دریاچه ساوه وز سینه ام آتشکده فارس نمودار

تا آنکه گوید:

با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید کاری که تو می‌خواهی از فیل نیاید رو تا بسرت طیر ابابیل نیاید بر فرق تو و قوم تو سجیل نیاید تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید تاکید تو در مورد تضلیل نیاید تا صاحب خانه نرساند بتو آزار زنهار بترس از غضب صاحب خانه بسیار بزودی شتر سبط کنانه برگرد از این راه و مجو عذر و بهانه بنویس به نجاشی اوضاع، شبانه آگاه کنش از بد اطوار زمانه وز طیر ابابیل یکی بر بنشانه کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار

تا آنجا که در باره ولادت آنحضرت گوید:

این است که ساسان به دساتیر خبر داد جاماسب به روز سوم تیر خبر داد بر بابک برنا پدر پیر خبر داد بودا بضم خانه کشمیر خبر داد مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد وان کودک ناشسته لب از شیر خیر داد ربیون گفتند و نیوشیدند اخبار از شوق و سطیح این سخنان پرس زمانی تا بر تو بیان سازند اسرار نهانی گر خواب انوشروان تعبیر ندانی از کنگره کاخش تفسیر توانی بر عبد مسیح این سخنان گر برسانی آرد بمدائن درت از شام نشانی بر آیت میلاد نبی سید مختار فخر دو جهان خواجه فرخ رخ اسعد مولای زمان مهتر صاحبدل امجد آن سید مسعود و خداوند مؤید پیغمبر محمود ابو القاسم احمد وصفش نتوان گفت بهفتاد مجلد این بس که خدا گوید «ما کان محمد» بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار اندر کف او باشد از غیب مفاتیح و اندر رخ او تابد از نور مصابیح خاک کف پایش بفلک دارد ترجیح نوش لب لعلش بروان سازد تفریح قدرش ملک العرش بما ساخته تصریح وین معجزه‌اش بس که همی خواند تسبیح سنگی که ببوسد کف آن دست گهر بار ای لعل لبیت کرده سبک سنگ گهر را وی ساخته شیرین کلمات تو شکر را شیروی به امر تو درد ناف پدر را انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را تقدیر بمیدان تو افکنده سیر را واهوی ختن نافه کند خون جگر را تا لایق بزم تو شود نغز و بهنجار موسی ز ظهور تو خبر داد به یوشع ادریس بیان کرده به اخنوخ و همیلع شامول به یثرب شده از جانب تبع تا بر تو دهد نامه آن شاه سمیدع ای از رخ دادار برانداخته برقع بر فرق تو بنهاده خدا تاج مرصع در دست تو بسپرده قضا صارم تبار

و البته در مورد بشارتهایی که نمونه‌اش را در عهد جدید و قدیم و انجیل و غیره خواندید تذکر این نکته که در سخن بعضی از نویسندگان نیز دیده می‌شود ضروری است که چون غرض از ذکر این بشارتها در کلمات انبیاء و بزرگان گذشته اطلاع یافتن طبقه خاصی از آیندگان یعنی دانشمندان و محققانی بود که تا حدودی ملهم باشند و مغرضان و منحرفان نتوانند به آنها دستبرد زده و از تحریف و تصحیف مصون بمانند از اینرو این بشارتها معمولاً دارای خصوصیات زیر است:

۱- بشارتها معمولاً واضح و روشن نیست و عموماً در قالب استعارات و کنایات ذکر شده...

۲- در این بشارتها نام رسمی پیمبران که بدان نام خوانده می‌شدند ذکر نشده و معمولاً اوصاف و خصوصیات اخلاقی آنان ذکر شده مانند لفظ «مسیح» که در باره حضرت عیسی در بشارت آمده و «فارقلیط» که در بشارت رسول خدا ذکر گردیده...

۳- در بشارت زمان و مکان نیز معمولاً بدان معنی و مفهومی که نزد ما دارد ذکر نشده و بطور رمز و کنایه ذکر شده چنانچه در اخبار غیبیه ائمه اطهار و بخصوص امیر مؤمنان علیه السلام و روایات علائم ظهور نیز این خصوصیت بچشم می‌خورد که بخاطر رعایت همان جهتی که ذکر شد بصورت رمز و اشاره و کنایه مطلب را بیان فرموده‌اند...

و بگفته یکی از نویسندگان

«مصلحت خداوندی ایجاب می‌کرد که این بشارت‌ها مانند زبانیهای طبیعت که محفوظ می‌ماند یا مانند صندوقچه جواهر فروشان که بدقت حفظ می‌شود در لفافه‌ای از اشارات محفوظ بماند تا مورد استفاده نسلهای بعد که بیشتر با عقل و دانش سر و کار دارند قرار گیرد»^(۱۰).

چه حوادثی در شب ولادت رخ داد

در روایات ما آمده است که در شب ولادت آنحضرت حوادث مهم و اتفاقات زیادی در اطراف جهان بوقوع پیوست که پیش از آن سابقه نداشت و یا اتفاق نیفتاده بود که از جمله «ارهاصات» بوده بدانگونه که در داستان اصحاب قبل ذکر شد، و در قصیده معروف برده نیز آمده که چند بیت آن چنین است:

یوم تفرس منه الفرس انهم قد اندروا بحلول البؤس و الفئم و بات ایوان کسری و هو منصدع کشمیل اصحاب کسری غیر ملتئم النار خامدة الانفاس من اسف علیہ و النهر ساهی العین من سدم و ساء ساوه ان غاضت بحیرتها و رد واردها بالغیظ حین ظم کان بالنار ما بالماء من بلل حزنا و بالماء ما بالنار من ضم

و شاید جامعترین حدیث در اینباره حدیثی است که مرحوم صدوق «ره» در کتاب امالی بسند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده و ترجمه‌اش چنین است که آنحضرت فرمود:

ابلیس به آسمانها بالا می‌رفت و چون حضرت عیسی «ع» بدینا آمد از سه آسمان ممنوع شد و تا چهار آسمان بالا می‌رفت، و هنگامیکه رسول خدا «ص» بدینا آمد از همه آسمانهای هفتگانه ممنوع شد، و شیاطین بوسیله پرتاب شدن ستارگان ممنوع گردیدند، و قریش که چنان دیدند گفتند:

قیامتی که اهل کتاب می‌گفتند بر پا شده!

عمرو بن امیه که از همه مردم آنزمان به علم کهنات و ستاره شناسی داناتر بود بدانها گفت: بنگرید اگر آن ستارگانی است که مردم بوسیله آنها راهنمایی می‌شوند و تاپستان و زمستان از روی آن معلوم گردد پس بدانید که قیامت بر پا شده و مقدمه نابودی هر چیز است و اگر غیر از آنها است امر تازه‌ای اتفاق افتاده.

و همه بتها در صبح آن شب به رو در افتاد و هیچ بتی در آنروز بر سر پا نبود، و ایوان کسری در آن شب شکست خورد و چهارده کنگره آن فرو ریخت، و دریاچه ساوه خشک شد، و وادی سماوه پر از آب شد.

آتشکده‌های فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود در آن شب خاموش گردید.

و مؤبدان فارس در خواب دیدند شترانی سخت اسبان عربی را یدک می‌کشند و از دجله عبور کرده و در بلاد آنها پراکنده شدند، و طاق کسری از وسط شکست خورد و رود دجله در آن وارد شد.

و در آن شب نوری از سمت حجاز بر آمد و همچنان بسمت مشرق رفت تا بدانجا رسید، فردای آن شب تخت هر پادشاهی سرنگون گردید و خود آنها گنگ گشتند که در آنروز سخن نمی‌گفتند.

دانش کاهنان ربوده شد و سحر جادوگران باطل گردید، و هر کاهنی که بود از تماس با همزاد شیطانی خود ممنوع گردید و میان آنها جدائی افتاد.

آمنه گفت: بخدا فرزندم که بر زمین قرار گرفت دستهای خود را بر زمین گذارد و سر بسوی آسمان بلند کرد و بدان نگرید، و نوری از من تابش کرد و در آن نور شنیدم گوینده‌ای می‌گفت: تو آقای مردم را زادی او را محمد نام بگذار.

آنگاه او را بنزد عبد المطلب بردند و آنچه را مادرش آینه گفته بود به عبد المطلب گزارش دادند، عبد المطلب او را در دامن گذارده گفت:

الحمد لله الذي اعطاني هذا الغلام الطيب الاردان قد ساد في المهد على الغلمان

ستایش خدائی را که بمن عطا فرمود این فرزند پاک و خوشبورا که در گهواره بر همه پسران آقا است.

آنگاه او را به ارکان کعبه تعویذ کرد^(۱۱). و در باره او اشعاری سرود.

و ابلیس در آن شب یاران خود را فریاد زد(و آنها را بیاری طلبید) و چون اطرافش جمع شدند بدو گفتند: ای سرور چه چیزی تو را بهراس و وحشت افکنده؟ گفت: وای بر شما از سر شب تا بحال اوضاع آسمان و زمین را دگرگون می بینم و بطور قطع در روی زمین اتفاق تازه و بزرگی رخ داده که از زمان ولادت عیسی بن مریم تاکنون سابقه نداشته، اینک بگردید و به بینید این اتفاق چیست؟

آنها پراکنده شدند و برگشتند و اظهار داشتند: ما که تازه ای ندیدیم.

ابلیس گفت: این کار شخص من است آنگاه در دنیا جستجو پرداخت تا به حرم-مکه-رسید، و مشاهده کرد فرشتگان اطراف آنرا گرفته اند، خواست وارد حرم شود که فرشتگان بر او بانگ زده مانع ورود او شدند، بسمت غار حری رفت و چون گنجشکی گردید و خواست در آید که جبرئیل بر او نهب زد:

-برو ای دور شده از رحمت حق! ابلیس گفت: ای جبرئیل از تو سؤالی دارم؟

گفت: بگو، پرسید: از دیشب تاکنون چه تازه ای در زمین رخ داده؟

پاسخ داد: محمد-صلی الله علیه و آله-بدنیا آمده.

شیطان پرسید: مرا در او بهره ای هست؟ گفت: نه.

پرسید: در امت او چطور؟

گفت: آری، ابلیس که این سخن را شنید گفت: خوشنود و راضیم.

و در حدیث دیگری که در کتاب کمال الدین نقل کرده چنین است که در شهر مکه شخصی یهودی سکونت داشت و نامش یوسف بود، وی هنگامی که ستارگان را در حرکت و جنبش مشاهده کرد با خود گفت: این تحولات آسمانی بخاطر ولادت همان پیغمبری است که در کتابهای ما ذکر شده که چون بدنیا آید شیاطین رانده شوند و از رفتن به آسمانها ممنوع گردند. و چون صبح شد بمجلسی که چند تن از قریش در آن بودند آمد و بدانها گفت: آیا دوش در میان شما مولودی بدنیا آمده؟

گفتند: نه.

گفت: سوگند به تورات که وی بدنیا آمده و آخرین پیمبران است و اگر اینجا متولد نشده حتما در فلسطین متولد گشته است.

این گفتگو گذشت و چون قریشیان متفرق شدند و بخانه های خود رفتند داستان گفتگوی با آن یهودی را با زنان و خاندان خود بازگو کردند و آنها گفتند: آری دیشب در خانه عبد الله بن عبد المطلب پسری متولد شده.

این خبر را بگوش یوسف یهودی رساندند، وی پرسید: آیا این مولود پیش از آنکه من از شما پرسش کردم بدنیا آمده یا بعد از آن؟ گفتند: پیش از آن! گفت: آن مولود را بمن نشان دهید.

قریشیان او را به درب خانه آینه آوردند و بدو گفتند: فرزند خود را بیاور تا این یهودی او را ببیند، و چون مولود را آوردند و یوسف یهودی او را دیدار کرد جامه از شانه مولود کنار زد و چشمش به خال سیاه و درشتی که روی شانه وی بود بیفتاد در اینوقت قریشیان مشاهده کردند که حالت غش بر آن مرد یهودی عارض شد و بزمین افتاد قریشیان تعجب کرده و خندیدند.

یهودی برخاست و گفت: آیا می‌خندید؟ باید بدانید که این پیغمبر پیغمبر شمشیر است که شمشیر در میان شما می‌نهد...

قرشیان متفرق شده و گفتار یهودی را برای یکدیگر تعریف می‌کردند.

و در حدیثی که مرحوم کلینی شبیه به روایت بالا از مردی از اهل کتاب نقل کرده آنمرد کتابی به قرشیان که ولید بن مغیره و عتبه بن ربیع و دیگران در میانشان بود رو کرده و گفت: نبوت از خاندان بنی اسرائیل خارج شد و بخدا این مولود همان کسی است که آنها را پراکنده و نابود سازد!

قریش که این سخن را شنیدند خوشحال شدند، مرد کتابی که دید آنها خوشنود شدند بدیشان گفت: خورسند شدید! بخدا سوگند این مولود چنان سطوت و تسلطی بر شما پیدا کند که زبانزد مردم شرق و غرب گردد.

ابو سفیان از روی تمسخر گفت: او بمردم شهر خود تسلط می‌یابد!

و نظیر آنچه در روایات ما آمده برخی از این حوادث در روایات اهل سنت نیز ذکر شده اما در بسیاری از آنها این حوادث قبل از بعثت رسول خدا «ص» ذکر شده نه مقارن ولادت.

مانند روایاتی که در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و جاهای دیگر است و در صحیح بخاری نیز از ابن عباس روایت شده ^(۱۳) و فخر رازی نیز در تفسیر آیه شریفه «فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا» ^(۱۴) «در مورد منع شیاطین از نفوذ در آسمانها و تیرهای شهاب همین گفتار را داشته و اقوالی در اینباره نقل کرده ^(۱۵) و از ابی بن کعب نیز حدیثی در اینمورد نقل کرده‌اند که گفته است:

«لم یرم بنجم منذ رفع عیسی علیه السلام حتی بعث رسول الله -صلی الله علیه و آله» ^(۱۵) «و در اشعار بعضی از شاعران عرب نیز قسمتی از این حوادث در مورد مبعث آمده مانند اشعار زیر که از شاعری بنام قیروانی نقل شده که می‌گوید:

و صرح کسری تداعی من قواعد و انفاض منکسر الاوداج دامیل و نار فارس لم توفد و ما خدمت مذالف عام و نهر القوم لم یسل خرت لمبعثه الاوثان و انبعثت ثواقب الشهب ترمی الجن بالشعل

یک سؤال

اکنون جای یک سؤال هست که اگر کسی بگوید: آیا نظیر آنچه در این روایات آمده در کتابهای تاریخی و روایات غیراسلامی هم ذکری از آنها شده یا نه؟

که ما در پاسخ این سؤال می‌گوئیم: اولاً اگر حدیث و روایتی از نظر سند و صدور از امام معصوم علیه السلام برای ما ثابت شد دیگر کدام روایت و تاریخی برای ما معتبرتر از آن حدیث و روایت می‌تواند باشد، و همه بحثها در همان قسمت اول و اعتبار سند و به اصطلاح «صغرای قضیه» است، ولی پس از اثبات دیگر استبعاد و زیر سؤال بردن حدیث، جز ضعف ایمان و تاریخ زدگی محمل دیگری نمی‌تواند داشته باشد، وگرنه کدام تاریخ و روایتی معتبرتر از آن تاریخ و روایتی است که از منبع وحی الهی سرچشمه گرفته باشد و کدام داستان و حدیثی محکمتر از داستان و حدیثی است که از زبان پیمبران و ائمه معصوم علیهم السلام صادر گردیده باشد!

مگر نه این است که سرچشمه پر فیض و زلال همه علوم آنهایند؟ و معیار صحت و سقم همه دانشهای بشری گفتار آنهاست؟

و ثانیاً- می‌گوئیم: مگر تاریخ صحیح و دست نخورده‌ای از گذشتگان و زمانهای قدیم در دست داریم که ما بتوانیم این روایات را با آنها منطبق ساخته و یا تاییدی از آنها بگیریم؟

جائی که مقدس‌ترین کتابها مانند تورات و انجیل با آنها نسخه‌های متعددی که معمولاً از آنها در دست مردم آن زمانها بوده و جمله جمله و کلمه بکلمه آنها مورد احترام و متن دستورات دینی آنها بوده از دستبرد و تحریف و تصحیف و اسقاط در امان نبوده، و طاغوتهای زمان و جیره خوارانشان احکام و فرامین آنها را بنفع ایشان تغییر داده و یا اسقاط کرده‌اند، دیگر چگونه کتابهای تاریخی معدودی که در زوایای کتابخانه‌ها با نسخه‌های خطی منحصر به فرد یا انگشت‌شماری وجود داشته می‌تواند مورد اعتماد باشد؟

و ثالثاً- بر فرض که چنین تاریخی وجود داشته باشد که اوضاع و احوال آنزمانها را نوشته و ثبت کرده باشد آیا همه وقایعی که در آنزمانها اتفاق افتاده در تاریخها ثبت و نگارش شده؟ و آیا وسائل ارتباطی آنچنان بوده که تاریخ

نگاران بتوانند از هر اتفاقی که در گوشه و کنار جهان آنروز اتفاق می افتاده مطلع گردند و آنرا در تاریخ ثبت کنند؟ مگر امروزه با تمام این وسائل ارتباطی و مخابراتی و رادیوها و تلویزیونها و ماهواره ها... چنین کاری انجام شده و چنین ادعائی می توان کرد؟... مگر وسائل ارتباطی جهان آزادند و مستقلانه و بدور از سیاستها و اختناقها و خارج از کانالهای مخصوص و صافیهای انحصاری می توانند کوچکترین خبری را منتشر کنند؟ آن هم خبری که بصورت معجزه آسمانی برای شکست یک قدرت طاغوتی و یک دربار سلطنتی بوقوع پیوسته باشد...؟ مگر معجزاتی امثال «شق القمر» که وقوع آن مورد اتفاق همه مسلمانان می باشد و بگفته دکتر سعید بوٹی-نویسنده مصری- در کتاب فقه السیره از امور متفق علیه در نزد علماء و دانشمندان اسلامی است در تاریخهای گذشته نقل شده...؟ و بلکه معجزات انبیاء گذشته مانند سرد شدن آتش بر ابراهیم خلیل علیه السلام و شکافته شدن دریا بوسیله عصای موسی و ازدها شدن و بلعیدن آن تمام مارهای جادویی ساحران و زنده شدن مردگان بدعای حضرت مسیح و امثال آن جز در کتابهای مقدس و مذهبی در تاریخها و روایات دیگر آمده و ذکری از آنها دیده می شود؟...!

و حقیقت آن است که تاریخ نویسان و وقایع نگاران گذشته در انحصار طاغوتهای زمان بوده- چنانچه امروزه نیز عموماً اینگونه است و بشر هنوز نتوانسته خود را از قید و بند ایشان آزاد سازد- و انبیاء الهی نیز پیوسته بر ضد همان طاغوتها قیام می کرده و مبارزه داشتند، و آنها همواره در صدد از بین بردن انبیاء و محو نام و آثار ایشان بوده و بهر وسیله می خواسته اند آنها را افرادی ماجراجو و بی شخصیت و افسادگر معرفی کنند، و هرگز اجازه نمی دادند آنها را بعنوان مردانی الهی که قدرت انجام معجزه را دارند معرفی کنند، و بهمین دلیل معجزاتی را که بوسیله ایشان انجام می شده انکار کرده و یا توجیه می نمودند، و اگر کتابهای آسمانی و روایات مذهبی نبود اثری از این معجزات بجای نمانده و بدست ما نرسیده بود...

چنانچه اکنون نیز ما در انقلاب اسلامی خود که یک انگیزه مذهبی داشته و ادامه آنرا نیز بیاری خدا همان انگیزه مذهبی و عشق شهادت طلبی در راه خدا و دین، تضمین کرده و بر ضد طاغوتهای شرق و غرب قیام کرده همین شیوه تبلیغی را می بینیم که هر حرکتی بنفع این انقلاب در داخل و یا خارج بشود مانند راهپیمایی میلیونی و غیر میلیونی که در داخل و یا خارج انجام می گیرد اصلاً منعکس نمی شود و در رادیوها و وسائل ارتباط جمعی ذکری از آن نمی شود، اما کوچکترین حرکت ضد انقلاب- مانند اجتماعات اندکی که جمعا به صد نفر نمی رسد با آب و تاب در همه رسانه های گروهی بعنوان یک حرکت ضد رژیم نه یکبار بلکه چند بار پخش می گردد.

و بهمین دلیل ما می گوئیم انگیزه و نیازی برای تحقیق در تاریخهای گذشته نداریم و اگر هم تتبع کنیم معلوم نیست بجائی برسیم، مگر اینکه بخواهیم بهر وسیله و هر ترتیبی که شده تاییدی از تاریخ برای این روایات پیدا کنیم اگر چه مجبور شویم برای تطبیق این روایات با تاریخ دست به توجیه و تاویل های نامربوط بزنیم، چنانچه نظیر آنرا در داستان اصحاب فیل ذکر کرده و شنیدید و خواندید، که ما آنعمل را محکوم کرده و دلیل برضعف ایمان و غرب زدگی و تاریخ زدگی و غیره دانستیم. ...

پی نوشتها:

۱- زندگانی پیغمبر اسلام تالیف نگارنده ص ۴۰.

۲- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۸۰-۱۸۶.

۳- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۸۰-۱۸۶.

۴ و ۵ و ۶- زندگانی پیغمبر اسلام ص ۷۷ و ۸۹ و ۲۸ و ۴۲.

۷- اکمال الدین ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۸- زندگانی پیغمبر اسلام ص ۴۱.

۹- آنچه ذیلا از سیره ابن هشام نقل کرده ایم تلخیص شده است.

۱۰- خاتم پیغمبران ج ۱ ص ۵۰۲.

۱۱- یعنی او را بکنار خانه کعبه آورد و برای سلامتی و پناه او از شر شیاطین و دشمنان، بدنش را بچهار گوشه کعبه مالید.

۱۲- صحیح البخاری ج ۶ ص ۷۲.

١٣- سورة جن آيه ٩.

١٤- مفاتيح الغيب ج ٨ ص ٢٤١.

١٥- بحار الانوار ج ١٥ ص ٣٣١.